

آفات قلب از دیدگاه آیت الله جوادی آملی

امینیان، فاطمه (کارشناسی ارشد و استاد تفسیر حوزه علمیه نورالزهرا (سلام الله))

ft.aminian@gmail.com

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۷/۰۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۰۲)

چکیده

قلب یک منبع معرفتی و جایگاه عواطف و احساسات و ایمان است. این منبع ممکن است دچار آفت شود. ما در این پژوهش بر آنیم که از دیدگاه آیت الله جوادی آملی این مسأله را مورد بررسی قرار دهیم. برای این هدف ابتدا معنای لغوی و اصطلاحی قلب و آنچه در این ارتباط است و ماهیت قلب در قرآن، به کارکردهای قلب و ابعادی را که شامل خواهد شد پرداخته و آفات قلب را مورد بزرسی قرار داده. در نتیجه آنکه در قلب آفاتی ایجاد می شود و عواملی به وجود آورنده آنها، حجاب قلب، ختم قلب و قساوت قلب می باشد هر یک از موارد فوق نیز خود عوامل ایجاد کننده ای دارند که در لسان قرآن، آیت الله جوادی آملی آن را به تفسیر کشانده اند. در حالی که قلب حالتی روحانی داشته که هم بیمار و هم می تواند سالم باشد.

کلیدواژه‌ها: قلب معنوی و روحانی، آفت قلب، ختم، قساوت، حجاب.

مقدمه

قلب، روح و جان جایگاه عواطف و احساسات می باشد. این منبع نیز به علت حساسیت و اهمیت خاصی که دارد دچار آفاتی خواهد شد. گرایش قلب همواره به سوی فطرت طبیعی خویش می باشد که فطرت پاک خداجویی است تا زمانی که میل به عواملی سبب آفتهایی در آن شود. این عوامل نه تنها سبب بیماری روحانی قلب می شود بلکه جسم وی را نیز متأثر خواهد کرد. آفاتی که به ختم و مهر قلب منجر می شود.

قلب یکی از موضوعات محوری است که دانستن آفات آن یکی از بایسته های نظریه پردازی است و آیت الله جوادی آملی به عنوان یک نظریه پرداز عواملی را برای آن مطرح و به مراحل اثر گذاری آن بر روی قلب پرداخته است. ضرورت بررسی آن راه جلوگیری از آن را نیز به دنبال دارد.



برای یافتن پاسخ به اینکه آفات قلب چیست مراحل پیش رو ضروری است:

۱- معنی لغوی و اصطلاحی و واژگان مترادف قلب

۲- ماهیت قلب در قرآن

۳- کارکردهای قلب

۴- اقسام قلب

۵- آفات قلب

این پژوهش پیشینه مستقیم ندارد و لی غیر مستقیم آن عبارت است از:

کتاب: در بررسی به عمل آمده، کتبی تحت این عنوان یافت نشده ولی کتبی هستند که در بخش یا قسمت‌هایی از آن به آفات قلب و عوامل آن پرداخته شده است. از جمله قلب سلیم آیت‌الله دستغیب که تنها در بخشی از آن به این مطلب پرداخته است.

مقاله: از میان مقالات به مقاله‌ای در باب قلب در قرآن و معنی آن در سایت اسلام کویست نت و مقاله ماهیت و عوامل و آثار قساوت قلب از دیدگاه قرآن نوشته طیبیه دهقانپور و حجاب قلب در قرآن و روایات نوشته فرشته کوهساری و آفات قلب از حجة الاسلام حسین انصاریان که در خصوص عرفان به این مساله نگاه کرده است. البته در خلال تفاسیری که از آیات مربوطه آمده‌وجود دارد، در این مورد مباحثی مطرح شده است.

آنچه سبب تمیز این پژوهش با سایر موارد شده، نظرات آیت‌الله جوادی آملی در خصوص قلب و آفات آن می‌باشد.

که نوشتار حاضر توانسته به قسمتی از این هدف دست یابد. جمع آوری و بررسی نظرات استاد در خلال آثار ایشان یکی از ویژگی‌های بارز آن می‌باشد. در ثانی مواردی را که ایشان عاملی برای آفت قلب شمرده‌اند به نظر کمی متفاوت می‌رسد.

معانی لغوی قلب

در بررسی‌هایی که از واژه قلب صورت گرفته می‌توان به این موارد اشاره نمود:

فراهیدی قلب را به «برگردان چیزی از چیزی» (الفراهیدی، بی تا، ج ۵، ص ۱۷۱/ ابن منظور، بی تا، ج ۱، ص ۶۵۸) معنا نموده است. تعبیر دیگری که ابن منظور در ادامه آورده به این معنا است که: « برگرداندن از ظاهر به باطن» (همان)

بیان دیگری نیز که بر این وجه آمده است: «قلب: دلالت بر دومعنا دارد، چیزی خالص و شریف و بازگرداندن چیزی به چیزی دیگر یا از حالی به حالی دیگر» (همان/ طریحی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۱۴۸، مصطفوی، بی تا، ج ۹، ص ۳۰۲) که به نظر می‌رسد متحول شدن از حالی به حال دیگر مراد باشد. این معنا را تقریباً لغویون (صاحبان کتب لغت) بعد از اینکه ابتدا قلب را در قالب یک عضو صنوبری شکل در نظر گرفته‌اند، آن را برگرداندن حالتی از حالتی که وجود داشته بیان می‌نمایند.

طریحی، قلب را نیرویی که هم شجاعت و جبن می‌آورد و هم آرامش و سکینه می‌داند (طریحی، ص ۱۴۶). تحول و دگرگونی از جمله ویژگی‌های قلب می‌باشد. منقلب شدن از یک حال می‌تواند اثرات متفاوتی را برای فرد ایجاد نماید. البته این تحول متناسب با موقعیت و شرایط وی بسیار قابل توجه بوده و می‌تواند او را در شرایط و موارد مختلف هدایت نموده تا تصمیم درست را اتخاذ نماید.

معنای اصطلاحی

اصطلاحاً این واژه به این معنی است که قلب: «لطیفه‌ای ربانی و روحانی که به قلب جسمانی ارتباط و تعلق دارد» (دشتی، ۱۳۸۵، ج ۴) به عبارتی دیگر «حقیقت انسان که حکیم آن را نفس ناطقه می‌نامد، و روح، باطن آن است و نفس حیوانی مرکب آن همین قلب است که ادراک و علم دارد، و مخاطب و معاتب است و هرکجا در قرآن و سنت از قلب نام برده شده به همین معنا است». (تهاوندی، بی تا، ج ۲، ص ۱۳۳۴).

راغب نیز آن را به معنای خرد و دانش (راغب اصفهانی، ص ۶۸۱/ هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۹، ج ۲۳، ص ۳۷۴/ القیومی المقری، ۱۴۱۸، ج ۲) آورده و می‌فرماید: «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ ۙ» اگرچه گاهی آن را بر عقل اطلاق نموده است. در نتیجه آنچه قلب انسان را

۱- ق / ۳۷ «در این هلاک تذکر است آن را که قلب (سلیم) داشته باشد».

از دیگر موجودات متمایز می‌نماید علم و ادراکی است که در اثر تحولی خاص از حالی به حالی رفته، دارای لطافتی خاص می‌گردد.

اما نظر آخری که بر این مطلب وجود دارد، چنین نتیجه گرفته است که: «مقصود از قلب، در قرآن و روایات قلب جسمانی است و به مانند برخی فلاسفه یونان و روم قدیم، قلب جسمانی را مرکز تعقل و تفکر و همچنین منبع عواطف انسانی دانسته‌اند.» (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۳۸/قرشی، ۱۴۱۲ق، ج ۶، ص ۳۰) ایشان ادعا نموده‌اند که طرح مغز به عنوان تعقل یا ابزار تعقل، ممکن است از طرف اندیشمندان علوم طبیعی به صحنه فرهنگ انسانی راه یافته باشد و مطرح بودن قلب به عنوان مرکزیت تعقل، از طرف ادیان الهی صورت گرفته باشد. (بلاغی نجفی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۴۸/طباطبایی، بهار ۱۳۷۶، قلب در قرآن، بینات، ش ۱۳).

آنچه از این مطالب به دست می‌آید به وضوح مشخص می‌کند که، قرآن کریم واژه قلب را به عنوان یک تکه گوشت که صرفاً محل عبور و جریان خون است معرفی نمی‌نماید. به نظر می‌رسد قلب مرکزی باشد که عواطف از آنجا منشعب شده تا با تجزیه و تحلیلی که در مغز انجام می‌شود تصمیم‌های مناسب گرفته شود. این تصمیمات با توجه به صحت و سلامتی آن می‌تواند صحیح و یا غلط باشد.

واژگان مترادف با قلب

در میان معانی که در ارتباط با قلب می‌توان جستجو کرد، واژگانی نظیر «فؤاد و صدر، روح و نفس» را خواهیم دید.

«فؤاد»

واژه «فؤاد» را اکثر عالمان^۲ لغت شناس، معنایی مترادف با قلب دانسته‌اند، با این تفاوت که در آن نوعی از سوختگی و دلسوزی نیز جای گرفته است (راغب اصفهانی، ص ۶۴۶/ابن منظور، ج ۳، ص ۳۲۸/فیروزآبادی، ج ۵، ص ۱۵۵) که البته بی ارتباط با آنچه بیان شد نمی‌باشد.

۲- راغب اصفهانی، ابن منظور، تاج العرس

این تفاوت را صاحب فروق اللغه با این بیان آورده است «الفرق بین القلب والفؤاد، توصف بالرقه والقلوب بالین، لان الفؤاد: غشاء القلب، إذرق نفذ... إذا كان لینا. (اللغات). الفؤاد والقلب. فی الکلیات». (هلال العسکری، ج ۱، ص ۳۹۶ و ۴۲۳)

حاصل آنکه: قلب، نوعی لینت و رقت را داراست که سبب دلسوختگی فرد خواهد شد. آنچه که به عنوان تکه‌ای از گوشت که خون را به دیگر اعضا می‌رساند فؤاد نام دارد که به دلیل مترادف (همان) بودن با قلب در یک راستا قرار گرفته، و به مرور مصطلح شده است.
«صدر»

واژه صدر را راغب اصفهانی، (راغب، ص ۴۷۷) اگر چه مترادف با قلب بیان نموده ولی در معنا، فراتر از آن است. صدر را در معنا «أعلى مقدّم كل شيء» (ابن منظور، ج ۴، ص ۴۴۵/فراهیدی، ج ۷، ص ۹۴/فیروزآبادی، ج ۷، ص ۱۸۰) آمده است. که قسمت بالا از قسمت جلوی هر چیز می‌باشد. و از آن جا که سینه انسان نیز در قسمت بالای جلوی بدن است، به آن صدر گفته می‌شود.^۳

بنابراین برای صدر کاربردهای متفاوتی تعریف شده، از جمله «صدر القنّاء»؛ بالای نیزه، «صدر الأمر»؛ اول کار، «صدر النهار»؛ اول روز، «صدر المجلس»؛ قسمت بالای مجلس، و «صدر القدم» سینه پا. (فراهیدی، ج ۷، ص ۹۴)

پس روشن است که صدر در هر چیزی متناسب با آن چیز در نظر گرفته خواهد شد؛ فراهیدی، در ذیل واژه صدر می‌نویسد: «همان طوری که قلب مادی، مرکز زندگی جسمانی است و صدر (سینه) مانند صندوقی آن را در برمی‌گیرد، قلب روحانی نیز، مرکز زندگی روحانی است و صدر روحانی مرتبه‌ای است که آن را در برمی‌گیرد» (مصطفوی، ج ۶، ص ۲۰)

آیت الله جوادی آملی نیز «صدر» را تقریباً نزدیک به همین معنا معرفی کرده اند: «سینه نیز چون در میان اعضا سرآمد و برجسته است، صدر نامیده می‌شود. صدر، صندوق قلب است؛ مانند مشکات که محفظه مصباح است. صدر و قلب، اعم از مادی و روحانی است. نوع کاربردهای قلب و صدر در قرآن روحانی است.» (جوادی آملی، ج ۱۳، ص ۶۷۳)

۳- البته در مفردات آمده است که صدر به معنای مقدم هر چیزی را، که از صدر به معنای سینه نیز استعاره گرفته‌اند؛ ص ۴۷۷.

آیت‌الله جوادی آملی در مجموع سه واژه «قلب» و «فؤاد» و «صدر» را اینچنین بیان می‌دارند:

کلمه «صدر» نیز مانند «نفس»، «روح»، «قلب» و «فؤاد» به لطیفه الهی یعنی امری مجرد اطلاق می‌شود که دارای شئون گوناگونی است، وگرنه صدر به معنای سینه مادی مراد نیست تا در تالار تشریح بتوان به اسرار طبّی آن پی برد. (همان، ص ۶۷۴)

از مطالب بیان شده، به نظر می‌رسد که شرح صدر با توجه به تعریف، قدرت صحیح بر گرایش قلب و تصمیم‌گیری‌های مناسب را بالا می‌برد افراد دارای چنین ویژگی غالباً بهترین و مناسب‌ترین افکار و قوی‌ترین عقیده و ایمان را دارند. زیرا گنجایش بیشتری را دارا هستند. و این در نتیجه تناسب ظرف و مظهر است. اگر چه این ویژگی مانند بسیاری از دیگر ویژگی‌ها دارای مراتبی نیز می‌باشد.

«روح»

آیت‌الله جوادی آملی روح را لطیفه‌ای الهی دانسته که مجرد بوده و می‌فرماید: «روح انسان گرچه مجرد است، لیکن تجرّد تام عقلی ندارد تا در مبادی ادراک نیازی به احساس و مانند آن نداشته باشد و چون احساس بدون ارتباط با ماده خارجی مقدور نیست و هر گونه پیوندی با ماده خارج مرهون زمان و در گرو مکان و نظیر آن است و از سوی دیگر شیء ادراک شده نیز در زمان و مکان و وضع و محاذات معین قرار می‌گیرد، چنین پنداشته می‌شود که همه ادراک‌های روح تاریخمند و متمکن و مانند آن است در حالی که اگر از مرحله احساس و تخیل بگذریم (گرچه هر ادراکی حتی احساس و تخیل مجرد است) و به ادراک اصیل روح راه یابیم متوجه خواهیم شد که: روح دارای تجرّد از قید زمان و مکان و مانند آن است» (همان، ص ۲۱۴) و در ادامه ایشان به این نتیجه‌گیری رسیده که: «مراد از قلب در قرآن، همان لطیفه الهی، یعنی روح است، نه عضو گرداننده خون در بدن» (همان، ص ۲۵۲)

«نفس»

آیت‌الله جوادی آملی در خصوص معنای نفس که مترادف (همان، ج ۱۳، ص ۶۷۴) با قلب آورده اند می‌فرماید: «چنانکه واژه «نفس» که بر نفس نباتی، حیوانی و انسانی اطلاق می‌شود، ادیب آن را مشترك معنوی و حکیم مشترك لفظی می‌داند؛ زیرا ادیب به وحدت وضع این واژه نظر می‌کند، ولی حکیم که برای آن جامع مشترك خارجی نمی‌یابد» (همان، ج ۱، ص ۲۹۰)

ایشان مواردی را به عنوان مثال آورده و بیان می‌دارند که: «عدالت، تواضع، شجاعت و سخاوت قبلاً به صورت راه موجود عینی نیست تا نفس آدمی در این اوصاف عینی حرکت کند، بلکه نفس که مدبّر بدن است با حرکت خود این اوصاف را می‌پروراند و این راهها را تولید می‌کند و با آنها متحد و به آنها متّصف می‌شود و اما اگر عقاید، اوصاف و اخلاق را «جواهر» بدانیم نه از کیفیات نفسانی، نحوه سیر انسان در اینها به گونه‌ای دیگر ترسیم خواهد شد» (همان، ص ۴۹۸)

ماهیت قلب در قرآن

واژه قلب در قرآن بیش از ۱۳۳ بار به کار رفته است.

در عرف قرآن گاه قلب بر روح (نفس) دلالت می‌کند. که اخص از فؤاد است (ابن منظور، ص ۱۴۵/ طباطبایی، ۱۳۸۹، ج ۱۸، ص ۳۵۶).

ایشان در ارتباط بین ظرف و مظرّف می‌فرمایند: «هر ظرفی به اندازه مظرّف خود و هر محلی به قدر حالش ارزش دارد» (جوادی آملی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۱۴۴) در ادامه نیز با تأکید می‌فرمایند: «همان‌گونه که مظرّف به وسیله ظرف نگهداری و حفظ می‌شود، شکل ظرف و صفات آن را می‌گیرد» (همان، ج ۶، ص ۱۴۶)

در اصطلاح قرآنی قلب، ادراک عاطفه و عمل را در خود جای داده است به این ترتیب آنچه بین عقل و قلب وجود دارد رابطه‌ای است که به نقش ظرف و مظرّف می‌توان ادعا نمود. قلب ظرفی است که عقل را درون خود قرار داده است.

بنابراین آیت‌الله جوادی آملی وجوه قلب را نیز در موارد زیر دانسته اند:

- به معنای عقل و درک، چنان‌که می‌خوانیم: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» (ق/ ۳۷) «در این مطالب تذکر و یادآوری است برای آنان که نیروی عقل و درک داشته باشند».

«روح انسان گرچه مجرّد است، لیکن تجرّد تام عقلی ندارد تا در مبادی ادراک نیازی به احساس و مانند آن نداشته باشد و چون احساس بدون ارتباط با ماده خارجی مقدور نیست و هر گونه پیوندی با ماده خارج مرهون زمان و در گرو مکان و نظیر آن است و از سوی دیگر شیء ادراک شده نیز در زمان و مکان و وضع و محاذات معین قرار می‌گیرد، چنین پنداشته می‌شود که همه ادراک‌های روح تاریخمند و متمکّن و مانند آن است در حالی که اگر از مرحله احساس و تخیل بگذریم (گرچه هر ادراکی حتی احساس و تخیل مجرد است) و به ادراک اصیل روح راه

یابیم متوجه خواهیم شد که: روح دارای تجرّد از قید زمان و مکان و مانند آن است» (جوادی
آملی، ج ۲، ص ۳۳۳)

قرآن در این زمینه می‌فرماید:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا
فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَ لِيَتَّقِيَ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ
قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ﴾ (بقره/۲۸۳)

و اگر در سفر بودید و نویسنده‌ای نیافتید، وثیقه‌های دریافت شده (جایگزین
سند و گواه) است. و اگر برخی از شما برخی دیگر را امین شمرده (و وثیقه
نگرفت) آن کس که امینش شمرده‌اند باید امانت (بدهی) خود را ادا نماید و از
خداوند، پروردگار خود پروا کند. و شهادت را (در مرحله ادا) کتمان نکنید، و
هر که آن را کتمان کند قلب او گنهگار است، و خدا به آنچه می‌کنید داناست.

ایشان در تفسیر آیه فوق می‌فرمایند: «(خداوند) منشأ کتمان را بیماری قلب می‌داند؛ قلبی که
همان روح و حقیقت جان آدمی است و براساس (...لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ)»
(ق/۳۷)

منشأ ادراک انسان است، نه قلب صنوبری شکل که در هر حیوانی وجود دارد، و بی‌تردید
وقتی کسی که در محکمه عدل اسلامی و در حضور قاضی عادل، حق مالی را کتمان می‌کند و
به آن شهادت نمی‌دهد بیمار دل است. کسانی که اصل نبوت خاتم‌الانبیاء صلی الله علیه و آله و
سلم را انکار می‌کنند و در مقام استفهام، استعمال، استفتا و استشهاد فکری و عقیدتی آن را
تلبیس یا کتمان می‌کنند به مراتب بیمار دل‌ترند.» (جوادی آملی، ج ۴، ص ۱۰۷)

به این ترتیب ایشان روح را نیز یکی از وجه‌های قلب و ادراک باطنی آن می‌دانند چنانکه در
بیان خود می‌فرمایند: «انسان همان‌گونه که در محدوده بدن خود اعضا و جوارح ادراکی و
تحریکی دارد که گاهی سالم است و گاهی بیمار، گاهی صحیح است و زمانی معیب، چنانکه
گاهی هست و گاهی اصلاً نیست، در محدوده روح نیز اعضا و جوارح ادراکی و تحریکی هست
که مانند احکام بدن، لوازم خاص خود را دارد. همان‌طور که در بین اعضای ادراکی ظاهری،
عنوان سمع و بصر از عناوین دیگر بیشتر مطرح است، در بین اعضای ادراکی باطنی نیز، همین
دو عنوان از دیگر عناوین مطرح‌تر است» (همان، ج ۲، ص ۲۴۲)

یکی دیگر از وجه‌هایی را که ایشان نام برده است:

- به معنای نفس انسان که دارای قدرت عمل و آزادی انتخاب است. گاه ایمان می‌آورد و گاه نیز از پرستش و بندگی سرباز زده، گنه‌کار می‌شود. قرآن قلبی را که با ایمان و عمل صالح در نزد پروردگار خود حاضر می‌شود، به عنوان «قلب سلیم» و «قلب منیب» نام می‌برد.

ایشان در این باره می‌فرماید: «خدای سبحان نفس انسان را با سرمایه شناخت فجور و تقوا آفرید: ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ (شمس/۸) و او را به هر دو «نجد» و طریق خیر و شر آشنا کرد: ﴿وَهَدَيْنَاهَا النَّجْدِیرَ﴾ (بلد/۱۰). ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهَا السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ (انسان/۳). اگر انسان راه دین را که راه انبیا و اولیای الهی است پیمود، به مرز فرشتگان رسیده، با آنان محشور می‌شود، ولی اگر به بیراهه رفت، گاهی سر از بهیمیت و شهوترانی در می‌آورد و به حقیقت بهیمه می‌شود. گاهی سر از سبعیت و درندگی در می‌آورد و حقیقتاً انسانی درنده می‌شود و گاهی نیز سر از

مکر و شیطنت در می‌آورد و واقعاً انسان شیطانی می‌شود.» (جوادی آملی، ج ۲، ص ۲۸۸)

ایشان حقیقت انسان را نفس وی می‌داند و اعضاء بدن را از اعراض او، «حقیقت آدمی همان جان و نفس اوست و صورت و اندام و سخن گفتن معهود یا روی دو پا راه رفتن، هر یک از اینها عَرَضی از اعراض انسان است و در حقیقت انسان نقش ندارد» (همان)

به این ترتیب آنچه با «نفس ارتباط دارد اراده و نیت است که نیکو یا ناپسند است. (همان، ج ۱، ص ۵۰۳) ایشان در ادامه به کیفیت نفس اشاره کرده و اخلاق را از آن می‌دانند، «اگر اخلاق و اوصاف روحی از کیفیتهای نفسانی باشد با حرکت انسان به فعلیت می‌رسد؛ مثلاً عدالت، تواضع، شجاعت و سخاوت قبلاً به صورت راه موجود عینی نیست تا نفس آدمی در این اوصاف عینی حرکت کند، بلکه نفس که مدبّر بدن است با حرکت خود این اوصاف را می‌پروراند و این راهها را تولید می‌کند و با آنها متحد و به آنها متّصف می‌شود و اما اگر عقاید، اوصاف و اخلاق را «جواهر» بدانیم نه از کیفیات نفسانی، نحوه سیر انسان در اینها به گونه‌ای دیگر ترسیم خواهد شد» (همان، ص ۴۶۸)

می‌توان از این بحث به این نتیجه رسید که نفس کیفیت و عملکرد اعضاء را به فعلیت می‌رساند، قلبی که بیمار است یعنی کیفیت نفس آدمی ناپسند بوده است. پس قلب می‌تواند در کنار دیگر اعضاء بیان شود اما باطنی دارد که روح قلب نامیده می‌شود و کیفیت آن که نفس کار است.

آیت‌الله جوادی، روح و نفس را از وجوه قلب در قرآن نام برده و جزء کارکردهای قلب دانسته‌اند

با این اوصاف قلب محلی است که اراده دارد و تأثیر پذیر است. محل تشخیص حق و باطل است، پس ایمان و کفر دارد. وقتی ایمان داشته باشد در نتیجه رتبه هم دارد و وقتی دارای رتبه بود، می‌تواند محل فرود آمدن وحی نیز قرار گیرد.^۴

با قرار گرفتن هر یک از این معانی در قرآن کریم، مقصود از قلب کاملاً روشن می‌شود، که قلب جسمانی نیست؛ زیرا در هر یک از آنها «اختیار در عمل»، «بودن جایگاهی برای کفر و ایمان»، «محل نزول وحی» و «همچنین جان آدمی به هنگام مرگ»، است و عقلاً نمی‌توان در معنای قلب جسمی که در سمت چپ سینه است را تصور نمود.

اما گاهی تصور دیگری نیز وجود خواهد داشت: «گاهی هر دو قلب بیمار است؛ مانند کافری که به بیماری قلبی مبتلا است و یا هر دو قلب سالم؛ مانند مؤمنی که از سلامت قلب جسمی نیز بهره‌مند است.» (همان، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۲۲۷)

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «همانا خدا ما را از اعلی‌علیین آفرید و دل‌های شیعیان ما را از آنچه ما را آفریده، آفرید. و بدن‌هایشان را از درجه پائینش آفرید؛ از این رو دل‌های شیعیان بما متوجه است زیرا از آنچه ما آفریده شده‌ایم، آفریده شده‌اند» (کلینی، ۳۷۵، ج ۱، ص ۳۹۰) در این روایت قلوب در نقطه مقابل بدن و جسم انسان‌ها قرار گرفته است. و بسیاری از احادیث مشابه دیگر که قلب کافران و مؤمنان و منافقان را متفاوت دانسته و به چند دسته مختلف تقسیم کرده است. (همان، ج ۲، ص ۴۲۲)

قرآن کریم در همه آیاتی که سخن از «مختوم» و «مطبوع» شدن قلب دارد، یا از «رین» و چرکی که قلب را می‌پوشاند و چهره شفاف و آینه‌گونه آن را مستور می‌کند، سخن می‌گوید، یا درباره «قفل» و «غلاف» و «کنان» و «صرف» و «قساوت» آن معارفی را به بشر می‌آموزد، مراد، قلب روحانی است، نه جسمانی». (جوادی آملی، ص ۲۲۷)

۴- مقوله وحی و جایگاه آن و ترتیب نازل شدن آن جایگاهی ویژه و بحثی جداگانه را طلب می‌نماید.

کارکردهای قلب از نظر آیت‌الله جوادی آملی

کارکردهای قلب از نظر آیت‌الله جوادی آملی دارای ابعادی است که اساس عقاید و باورهای بشر بر این مبنا ساخته خواهد شد: «انسان در يك نگرش، دارای سه بُعد است: بُعد اعتقادات و باورها، بُعد اوصاف و اخلاق، و بُعد اعمال و کردار، مطلبی را معتقد می‌شود، به خُلُقِ متخلق می‌گردد و عملی را انجام می‌دهد. بنابراین، اگر انسان معتقد باشد هر آنچه از او صادر می‌گردد زنده و همراه اوست و او در برابرش مسؤول است، و اگر بر این باور باشد که روزی به همه اعمال، اخلاق و عقاید او رسیدگی می‌شود، قهراً چنین انسانی خود را هر آن در برابر محکمه عدل الهی حاضر می‌بیند و آگاه است که خداوند مراقب اوست و از او حساب‌رسی خواهد کرد.» (همان، ۱۳۸۰ ج ۴، ص ۳۴)

به این ترتیب قلب سه کارکرد اصلی دارد:

ادراک

آیت‌الله جوادی آملی در مورد کارکرد ادراک در قرآن می‌فرماید: «همان‌طور که در بین اعضای ادراکی ظاهری، عنوان سمع و بصر از عناوین دیگر بیشتر مطرح است، در بین اعضای ادراکی باطنی نیز، همین دو عنوان از دیگر عناوین مطرح‌تر است.» (همان، ۱۳۸۹ ب، ج ۲، ص ۲۴۲)

اما این ادراک از زبان غیر مؤمنان نیز شنیده شده آنجا که قرآن می‌فرماید: ﴿فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَ كُفْرِهِمْ بآيَاتِ اللَّهِ وَ قَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَعِيرِ حَقٍّ وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (نسا/۱۵۵) «(ولی) بخاطر پیمان‌شکنی آنها، و انکار آیات خدا، و کشتن پیامبران بناحق، و بخاطر اینکه (از روی استهزا) می‌گفتند: بردلهای ما، پرده افکنده (شده) دل‌های آنها مهر زده که جز عده کمی (که راه حق می‌پویند و لجاج ندارند) ایمان نمی‌آورند»

همچنان که قرآن کریم می‌فرماید: «قلب قدرت بر ادراک دارد و محل عقیده و انبار علوم است» «سهم قلوب لا یفقهون بها.» (اعراف/۱۷۹)



ایمان و اخلاق

از بحث پیشین چنان به دست آمد که قلب مرکز تحول و دگرگونی نیز می‌باشد. اگرچه توجه عواطف و احساسات است، ولی عقل نیز جایگاه خاصی در آن دارد، به همین سبب می‌تواند نوعی گرایش را نسبت به چیزی داشته باشد.

آیت‌الله جوادی قلب را مانند عقل دارای دو شأن دانسته و می‌فرمایند: «قلب انسان همانند عنوان عقل دارای دو شأن علم و ایمان، جزم و عمل و مانند آن است که با يك حیثیت می‌فهمد و جازم می‌شود و با حیثیت دیگر می‌پذیرد و عازم می‌گردد. انسان‌ها به لحاظ این دو حیثیت چهار قسم‌اند: ۱. برخی در هر دو حیثیت قوی‌اند مانند عالم باایمان. ۲. بعضی در علم قوی‌اند و در ایمان ضعیف، مانند عالم غیرعامل. ۳. برخی در ایمان قوی‌اند و در علم ضعیف، نظیر عابد ضَعْف‌اندیش. ۴. بعضی در هر دو حیثیت ضعیف‌اند، مانند جاهل متهتک.» (همان، ج ۲۲، ص ۴۸۱)

اما باید دانست «کسی که انسان را در مکتب عقل و وحی درست بشناسد، خواهد دانست که انسانیت، صدر و ساقه‌ای دارد؛ صدر آن، عقاید است و بدنه آن، اخلاق و اعمال و تکالیف است و ساقه و ذیل آن، آب و خاک است؛ و والی در نظام اسلامی، کسی است که در مرتبه نخست، حافظ عقاید و اخلاق دینی مردم و حافظ احکام فقهی آنان باشد و در مراتب نازله نیز حافظ آب و خاک اجتماع و تأمین‌کننده منافع طبیعی شهروندان باشد. حفظ منافع مادی مردم، گوشه‌ای از وظایف نبوت عامه و امامت و ولایت است نه همه آن.» (همان، ۱۳۸۲، ص ۴۰۹)

زیرا «اخلاق به عنوان رابط بین عقیده و عمل، سهم مؤثری در تهذیب روح دارد.» (همان، ۱۳۸۲، ص ۱۷۸)

از نظر ایشان اخلاق عبارت است از «ملکات و هیئتهای نفسانی است که اگر نفس به آن متّصف شود، به سهولت کاری را انجام می‌دهد. همان طور که صاحبان صنعتها و حرفه‌ها به سهولت، کار خود را انجام می‌دهند، صاحبان ملکات فاضله و رذیله هم به سهولت، کار خوب یا بد می‌کنند. پس اخلاق، عبارت از ملکات نفسانی و هیئات روحی است که باعث می‌شود کارها، زشت یا زیبا، به آسانی از نفس متخلّق به اخلاق خاص، نشئت بگیرد.» (همان، ۱۳۸۲، ص ۷۳)

با توجه به تعریف صورت گرفته، اخلاق متشکل از بایدها و نبایدها و یا به تعبیری فضایل و رذایل می‌باشد. «در حقیقت، اخلاق برای تهذیب انسان است» (همان، ص ۲۸۳) و در اینجاست که اخلاق به عنوان «شناسنامه حقیقی ما» (همان، ص ۱۵۷) بروز خواهد کرد. ایشان در ادامه مباحث اخلاق می‌فرمایند: «اخلاق اگرچه دارای اصالت و ریشه‌هایی اساسی در فطرت است؛ لیکن فروع آن تابع شرایط خارجی است. آن فروع طبق شرایطی خاص دارای مصلحت می‌شود و طبق شرایطی دیگر مصلحت خود را از دست می‌دهد» (همان، ص ۱۳۸۹، ج ۹، ص ۹۸).

درخور ذکر است که «باطن انسان بر اثر عقیده، اخلاق و اعمال شکل خاص را می‌پذیرد و به همین شکل انتخابی در جهان آخرت ظهور می‌یابد» (همان، ص ۱۳۸۰، ج ۵، ص ۴۹) به همین منظور ایشان اخلاق را از ایمان دانسته و بیان داشته‌اند که «چون اخلاق از ایمان شروع می‌شود و لذا مسئله شرك به عنوان گناه کبیره مطرح است.» (همان، ص ۱۳۸۰، ص ۴۸) زیرا هلاکت و سقوط افراد با توجه به اخلاق میسر می‌شود همانطور که آیت الله جوادی به این موضوع نیز اشاره کرده اند «اخلاق، که مایه سلامت یا بیماری روح است نیز جزو علوم تجربی است که وحی از آن پرده برداشته، می‌گوید: جهان هستی و هستی آفرین، کسانی را که از راه ظلم و فساد اخلاقی زندگی می‌کنند کامیاب نخواهد کرد و پایان ظلم، تعدی، ربا، رشوه خواری و بدآموزی، هلاکت افراد، سقوط خانواده‌ها و ویرانی جامعه است.» (همان، ص ۳۰)

عواطف و احساسات

آیت الله جوادی ارتباط عمل و عکس العمل را در رفتار و اخلاقیات به این ترتیب بیان کرده‌اند «هر عمل صالح یا طالح اثری خاص در مسیر معرفت انسان می‌گذارد. از این رو انسان باید اعمال و برتر از آن، اخلاق و والاتر از آن، عقاید خود را که مستقیماً در جان او اثرگذارند؛ یعنی غضب و شهوت و اندیشه و عقل خود را در مسیر درست هدایت نماید.» (همان، ص ۱۳۸۲، ص ۲۹۴) و از آنجا که اخلاق و عقاید «تعدیل‌کننده طبیعت و غریزه تجاوزگر انسان می‌باشند، قهراً شیرازه نظم اعمال، گسیخته می‌گردد و حیات جامعه که به دام طبیعت سرکش افتاده است، حیاتی دیگر پیدا خواهد کرد.» (همان، ص ۱۳۸۲، ص ۵۲)

بنابراین شؤنات قلب از دید ایشان به منزله دو قلب داشتن نیست، بلکه جای دو محبت و محبوب هم نمی‌باشد (همان، ۱۳۸۹، ج ۹، ص ۱۱۲). آنچه در قلب وجود دارد دو نور است که در سخن امام صادق علیه السلام بیان شده است: در قلب مؤمن دو نور است: نور ترس و نور امید که اگر موازنه شود، هیچ‌یک زاید بر دیگری نیست: «انّه لیس من عبد مؤمنٍ إلاّ [و] فی قلبه نوران: نور خیفه و نور رجاء؛ لو وزن هذا لم یزد علی هذا؛ و لو وزن هذا لم یزد علی هذا.» (کلینی، همان، ص ۶۷)

محبت که از عواطف و احساسات بروز می‌کند از منظر ایشان «عواطف و احساسات با اختلاف تربیت دگرگون می‌شوند». (همان، ۱۳۸۹، ج ۱۷، ص ۲۸۲)

از این رو است که «عواطف و احساسات به آن رفتارهای ناپسند متمایل و از مخالفت با آن جریحه‌دار می‌شوند» (همان) اگر چه یکی از مواهب الهی که متمم روح نیز هست احساسات و عواطفند ولی همیشه اینطور نیست که از عواطف روحی فعل اخلاقی برخیزد. (همان، ۱۳۸۲، ص ۲۳۲)

ایشان عمل احسن را که موجب قبولی عمل می‌شود در «عمل عاقلانه‌ای که در مسیر طاعت الهی باشد؛ یعنی با وجود دو شرط عمل احسن تحقق می‌یابد: ۱. رفتار بر پایه عقلانیت باشد، نه از روی عواطف و احساسات. ۲. برای رضا و خشنودی حق باشد نه خلق. این دو شرط قبولی عمل‌اند» (همان، ص ۲۹۴) دانسته‌اند.

مغالطه عاطفی تعبیری است که ایشان در رویارویی با قوای فطری و عقل عملی به کار برده و بیان داشته‌اند که «مغالطه عاطفی در حوزه عواطف انسانی و در دایره جذب و دفع انسان رخ می‌دهد و شیطان سهم تعیین‌کننده‌ای در آن دارد و به جای رهبری عواطف به دست قوای فطری و عقل عملی، قوای طبیعی مسیر جذب و دفع انسان را معین می‌کند، در نتیجه تمایلات و تنفّرات دروغین و نا اصیل، وی را در دام مغالطه‌های گوناگون انگیزشی گرفتار می‌آورد.» (همان، ۱۳۸۲، ص ۳۵۰) ایشان حقیقت این مغالطه را «باطل و دروغ جلوه دادن حبّ و بغضهای حق و صادق انسانی و پنهان کردن آنها زیر غبار متشابهات یا حق و راست جلوه دادن جذب و دفع‌های باطل و کاذب و سپردن سگان عواطف به دست آنها» (همان، ص ۳۵۱) می‌دانند.

به این ترتیب در بیان ایشان «این حکم عقل را عواطف و احساسات ادراک نمی‌کند، زیرا عقل جنبه ادراکی دارد و عاطفه بُعد گرایشی و اگر گرایش مبنای ادراکی نداشته باشد، به انحراف کشیده می‌شود، پس ملاک انساندوستی، صرف عاطفه‌گرایی نیست بلکه معیار آن عقلانیت و خردورزی است.» (همان، ۱۳۸۲، ص ۲۳۷)

قلبی که انسان را به مقصد نمی‌رساند قلبی است که «دو چهره و غیرخالص نیز که مقداری از آن به محبت خدا و قدری دیگر به محبت مال سرگرم باشد» (همان، ۱۳۸۹، ج ۹، ص ۱۱۲) است. ایشان دلیل آن را اینچنین بیان نموده: «قلب مؤمن منقطع از غیر خدا در حال انکسار و مانند آن میزبان خدای سبحان است و اهدای نشاط به چنین دلی که مهماندار خداوند است تأثیر بسزایی در تأمین نشاط بعد از مرگ دارد. هر اندازه شخص مورد اکرام از ایمان برتر برخوردار باشد و شخص اکرام‌کننده با اخلاص‌تر باشد آن صورت برزخی زیباتر و سودمندتر است» (همان، ج ۸، ص ۴۵۵)

آیت الله جوادی در ادامه این مطلب اضافه می‌نماید که عقلاً قلبی که محبت خدا را نداشته باشد لانه شیطان خواهد شد و قلبی که لبریز از محبت خدا باشد جا برای غیر او خالی نمی‌ماند. (همان، ص ۳۰۸) و در اینجا است که می‌فرمایند، یاد خدا را اگر کسی با قلب نبیند نمی‌تواند آن را بر زبان جاری کند، قلب نابینا شده و در دام شیطان افتاده است و در این حالت است که در همه مجاری ادراکی او تأثیر خواهد گذاشت. (همان، ج ۷، ص ۵۴۵)

آنچه از ذکر یاد خدا بر انسان مستولی می‌شود آرامش و سکینه ای است که بر جوارح و اعضاء بدن به وجود خواهد آمد. قرآن کریم آن را یکی از صفات مؤمنان معرفی کرده و می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ... أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾ (انفال/ ۲-۴) «مؤمنان تنها کسانی هستند که چون یاد خدا به میان آید دل‌هایشان می‌ترسد، و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان می‌افزاید،..... آنانند که حقیقتاً مؤمنند،...»

به این ترتیب همانگونه که یاد و ذکر خدا مانعی از هواپرستی و میل به گناه می‌باشد، هواپرستی و میل به گناه هم مانعی است برای ذکر خداوند تبارک و تعالی، و به نظر آیت‌الله جوادی «این طرد دو جانبه اثر تضادی است که بین هوا و هُداست.» (همان، ص ۵۴۴)

اقسام قلب

همانطور که بیان شد قلب دارای دو حیثیت و شأن می‌باشد. از یکسو با ذکر خدا میل به هوای نفس کم میشود و از سوی دیگر می‌تواند به لانه ای برای شیطان تبدیل شود. به این ترتیب قلب را می‌توان به دو قسم: قلب پاک و قلب بیمار تقسیم کرد.

قلب پاک

توحیدی بودن فطرت انسانی اصالت و هویت اوست که به این ترتیب آفریده شده است. «همان‌طور که از جهت گرایش بر فطرت تقوا خلق شده است» (همان، ج ۵، ص ۲۵۰) این فطرت اگر به وسیله عوامل بیرونی منحرف نشود فطرتی سالم و پاک باقی خواهد ماند. فطرتی که صادق و مهربان نسبت به خالق می‌باشد، به شرط آنکه توحید در قلب موحد فراگیر شود و جا برای غیر خدا نماند. (همان، ۱۳۸۲، ص ۸۶)

اگر توحید در قلب موحد فراگیر شد جا برای غیر خدا در قلب موحد ناب نمی‌ماند، خواه غیر درونی و خواه غیر بیرونی، نه انسان فریب درون را می‌خورد و نه نیرنگ بیرون در او اثر می‌گذارد. آیت‌الله جوادی آملی، قلب انسان را زمانی بیدار میدانند که جوششی از درون، همانند چشمه و گوشی شنوا داشته و نتیجه آن را «دریافتن حق از بیرون و متنبّه شدن است». (همان، ۱۳۸۹، ج ۵، ص ۲۵۱) بیان کرده‌اند. در چنین قلبی است که اسماء حسنی الهی مجلای می‌شود. این تعبیری است که ایشان مطرح نموده و در ادامه اضافه می‌کنند که «تجلیات اسمای حسنا همسان نیست؛ زمانی به صورت قبض و گاهی به طور بسط و وقتی به صورت‌های دیگر خواهد بود.» (همان، ص ۵۸۰) اما آنچه کمال و برتری انسان را می‌رساند رضا به قضای الهی است.

این معنا روشن است که «کار پاک از قلب پاک پدید می‌آید». (همان، ج ۱۲، ص ۳۳۵) در نتیجه قلب پاک و سالم که بهترین ظرف را به وجود می‌آورد متناسب با مظهر مناسب خواهد شد. که این مظهر همان رحمت الهی می‌باشد. (همان، ج ۲۴، ص ۴۱) ایشان در ادامه اضافه می‌نمایند که «و رحمة الله و برکاته که در قلب پاک و سالم جای می‌گیرد» (همان) و اینها همه از سلامت قلب حاصل می‌شود.

ایشان یکی از مراتب طهارت را «پاکی دل از تحول و تغییری است که به واسطه تعلقات غیر الهی سبب اختلاف اراده‌ها می‌گردد. قلب پاک و سلیم، بریده از دنیا و وصل به حب مولا است».

(همان، ۱۳۸۵، ص ۲۷۲)

وی عزیزترین قلب را قلبی می‌داند که مهد محبت خداوند باشد و ضد معرفت الهی عملی را انجام نداده باشد. پس عملی را که سبب شود مباین با معرفت گردد عللی برای قلب سرد و قاسی می‌داند. (همان، ص ۲۴۸)

قلب بیمار

آیت‌الله جوادی منشأ بیماری قلب را در کتمان دانسته و قلبی را که در حجاب است قاسی می‌داند. صاحبان قلوب بیمار «اگر قبل از تمامیت حجت و نزول وحی و آمدن پیامبر عذاب می‌شدند معترضان می‌گفتند «لولا أرسلت إلینا رسولاً فنتبّع آیاتک من قبل أن نذلل ونخزى» (طه/۱۳۴) و پس از کمال دین و تمام نعمت و آمدن دین خدا پسند بهانه‌گیرانه می‌گویند: تنها اهل یقین‌اند که منتظر آمدن فرمان الهی‌اند و به مجرد رسیدن آن به ایمان جانحه و امثال جارحه مبادرت می‌ورزند.» (همان، ۱۳۸۹، ج ۶، ص ۳۴۵)

و آنان که «در مقام استفهام، استعلام، استفتا و استشهاد فکری و عقیدتی آن را تلبیس یا کتمان می‌کنند به مراتب بیمار دل‌ترند.» (همان، ج ۴، ص ۱۰۷)

نکته قابل توجه این مطلب است که، قلوب این افراد به اینگونه آفریده نشده است. بلکه «به سبب کفر، مستحق ختم قلب و طبع دل شده، ملعون و مطرود شدند.» (همان، ج ۵، ص ۴۴۵)

زیرا خداوند کسی را که پس از مهلت دادن به او توبه نکرده و تکرار بر گناه می‌نماید به حال خود واگذار و قلب وی را مسدود می‌نماید. در چنین حالتی است که از رحمت خداوند دور و ملعون پروردگار می‌گردد.

سپس ایشان آنچه را که بر قلب انسان نشستنه و مانع از فهم معارف شده است را نوعی حجاب معرفی نموده و امری نادیدنی به شمار آورده که همان گناه است. (همان، ص ۴۶۸)

واژگون شدن قلب بر اثر کفر تعبیر دیگری از قلب بیمار است که آیت‌الله جوادی مطرح نموده‌اند. ایشان قلب را به مانند ظرفی می‌دانند که وقتی واژگون گردید نه تنها از تابش آفتاب

محروم می‌شود بلکه باران رحمتی که از آسمان بر آن می‌بارد نیز از پشت آن لغزیده و فرو خواهد ریخت (همان، ج ۲، ص ۲۳۵) در نتیجه از نظر مادی هم شامل برکات و رحمت نخواهد بود. قرآن کریم می‌فرماید «وَنَقَلَبُ أُنْفُسِهِمْ اِنْعَامًا» (انعام/۱۱۰) «دل و دیده آنها را بگردانیم (به دلیل ایمان نیاوردن)» به تعبیری از فهم حق باز داشته می‌شوند، به تکذیب حق روی می‌آورند و شامل «وما یکذب به اِلَّا کُلٌّ مَعْتَدٍ اُتِی» (مطففین/۱۲) شده و اینجاست که قهر الهی مهر بر نفس انسان می‌زند. زیرا خداوند هیچ گاه در ابتدا مهر ضلالت را بر انسان نخواهد زد. حاصل کلام اینکه: خداوند تبارک و تعالی نه اضلال ابتدایی دارد و نه ظرف دل را در ابتدا واژگون قرار داده است. بلکه آنچه سبب بر آن می‌شود کتمان حق در اثر وسوسه‌های شیطان است و تحولی که در اثر این دگرگونی در مظلوف ایجاد می‌شود. وقتی مظلوف در اثر حجاب مستور شد دیگر نخواهد توانست که از آفتاب رحمت الهی بهره ببرد. در این موقع است که قلب در ظرف بیمار قرار گرفته و آسیب‌های جدی می‌بیند. آسیب‌هایی که آفت قلب را به وجود آورده و احتیاج به مداوای فوری پیدا خواهد کرد.

آفات قلب

حجاب قلب و عوامل آن

چنانچه گفتیم قلب بیمار دارای حجابی است که در اثر کفر و الهاد به وجود می‌آید، و مانع از فهم وی در حقایق الهی و قرآن خواهد شد. یکی از حجاب‌هایی که قلب را بیمار خواهد کرد، هواپرستی و عصیان از فرمان خداوند می‌باشد. از آنجا که مراد از قلب در منظر آیت‌الله جوادی آملی «دل و چشم و گوش باطنی است، نه ظاهری و هر يك از این سه، حجابی ویژه خود دارد که بر اثر هواپرستی و عناد حاصل می‌شود و چنین حجابی، اضلال کیفری خدای سبحان است و نه اضلال ابتدایی.» (همان، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۲۲۲) که در واقع همان قلب روحانی می‌باشد. ایشان ابتدا نکته ای را در خصوص اینکه در قرآن کریم قلب و بصر به صورت جمع بیان شده اما جمع به صورت مفرد مطرح شده و جمع بر بصر مقدم می‌باشد و دلیل آن را به این ترتیب عنوان کرده و می‌فرمایند که به علت قرار داشتن در مجاری ادراکی با ابزارهای بدن از جمله مغز، قلب، سمع و بصر ارتباط داشته (همان، ص ۲۲۵) در درجات مختلف بدون حلول در بدن ظاهر خواهد شد.

ایشان نوع عذابی را که خداوند بر این گروه خواهد داشت را، عذابی معنوی دانسته که قلب و روح را می‌گذارد که بدتر از عذاب جسمانی است که با بدن ارتباط دارد. (همان، ج ۱، ص ۴۶۱)

بنابراین هدایت، نور باطن و ضلالت کوری دل است. ایشان تأکید کردند که ممکن است قلب جسمانی در سلامت باشد ولی در اثر کفر و گناهی که دارد سلامتی به تعبیر ایشان روحانی نداشته باشد و گاه ممکن است قلب جسمانی مؤمن بیمار باشد، درحالی‌که قلب روحانی وی در کمال سلامت به سر می‌برد. (همان، ج ۲، ص ۲۲۸)

اقسام حجاب قلب

آیت‌الله جوادی در تقسیم بندی که در مورد حجاب انجام داده‌اند ابتدا، آن را به عنوان یک مانع معرفی کرده که گاهی مادی و گاهی مجرد و معنوی است. (همان، ج ۳، ص ۱۸۲) به تعبیری حجاب یا از درون است، یا از بیرون به همین سبب اگر گرفتار حجاب درونی نباشیم کتاب الهی را به حق می‌توان تلاوت کرده و چنین تلاوتی با ایمان آوردن ملازمت می‌یابد. (همان، ج ۶، ص ۳۷۸)

ایشان حجاب را مانعی برای عبور دانسته و بیان می‌دارند که: «حجاب یعنی منع از گذر و عبور و حاجب چیزی است که نمی‌گذارد نگاه ناظر یا شنود مستمع یا عبور عابر از آن بگذرد و به ماورای آن برسد.» (همان، ۱۳۸۲، ص ۶۸)

«چنین موجودی که مانع گذر است، یا مادی و ظلمانی است یا مجرد و نورانی است.» (همان) و در ادامه این مطلب را اضافه می‌نمایند که، حجاب ظلمانی را رذائل اخلاقی، فقهی و حقوقی تشکیل داده و تعبیر گناه فکری یا بدنی را برای آن می‌دانند. و تمامی فضایل قلبی و ثواب فکری یا بدنی را حجاب نورانی ذکر می‌نمایند.

بنابراین حجابی مستور است که مانع دیدن حق شود «پرده گناه که حجاب محجوب بوده، بین انسان و مشاهده حقیقت فاصله و حاجب است.» (همان، ۱۳۸۲ پ، ص ۱۲۶) پرده گناه است که عده ای را جاهل و عده‌ای دیگر را دروغگو می‌دارد (همان، ۱۳۸۹ ب، ج ۲، ص ۶۲۴) و در عوض جایی که حجابی در آن نیست و محسوس و مشهود است باطن همانند ظاهر شده و هویدا می‌شوند.



شخص باید بداند که گناه مانند سمی کشنده است که حجابی بین خود و محبوبش به وجود می‌آید. ایشان متذکر می‌شوند که، در صورتی که شخص بداند گناه سم است به مرحله‌ای بالاتر رفته و با تأسف از گناه خویش به سوی ندامت پیش خواهد رفت. (همان، ج ۱۸، ص ۵۰) به همین خاطر است که چشم کافران در حجاب است و نیز توان شنیدن ندارند، از این رو به یاد خدا نیستند، بنابراین محو ظاهری شدن یا در حجاب قرار گرفتن چشم ظاهر مراد نیست بلکه کوری چشم قلب مراد است. (همان، ج ۱۹، ص ۹۹)

اگر چه ایشان علم بدون عمل را اهم از مصادیق حجاب قلمداد کرده، اضافه می‌نمایند: «و هر چه دانش بیشتر باشد، پرده حجاب غلیظ تر خواهد بود» (همان، ۱۳۸۲ ژ، ص ۱۱۰) ولی در مجموع، تنها حجاب وصال و سبب هجران را اعمال ناپسند و گناه آلوده می‌دانند. (همان، ۱۳۸۲ ط، ج ۱، ص ۲۲)

البته قابل ذکر است که این حجاب یک طرفه می‌باشد زیرا «خدای سبحان که نور محض است حجاب بردار نیست. انسان است که خودبینی او حجاب اوست» (همان، ۱۳۸۲ ظ، ص ۱۹۴) ویژگی دیگری که از حجاب مادی از دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی وجود دارد، جدا بودن محجوب و محجوب عنه است. (همان) در واقع تعبیر دیگری از یک طرفه بودن حجاب است. در آخر ایشان محروم ماندن کسانی را یاد آور می‌شوند که در اثر گناه از مشاهده جمال خداوند و شنیدن کلام او محجوب خواهند شد. زیرا گناه به صورت چرک در آمده و بر جان تیهکار زنگاری خواهد زد و چشم و گوش و شامه او را در گیر کرده و مانع از استشمام بوی بهشت می‌شود و در عوض صدای ضجه را در جهنم شنیده و ملانکه عذاب را در جهنم به خوبی مشاهده می‌نمایند. به این ترتیب آنچه به دست می‌آید، نوعی مانع است که سبب خواهد شد انسان از انوار لطف و رحمت الهی محروم شده و از دیدار جمال یار بی نصیب ماند. پرده‌ای که در اثر گناه بر چشم و دل و دیده قرار می‌گیرد دیگر جایی برای ارائه انوار خداوند و بهره مندی از آن باقی نخواهد گذاشت.

ختم قلب و عوامل آن

قبل از هر چیز باید این نکته را متذکر شد که «اطاعت» به قلب مربوط می‌شود و «تبعیت» به اعضای خارج. اطاعت، تبعیتی است همراه با طوع و رغبت تابع؛ ولی در تبعیت، طوع، رغبت و گرایش پیرو لحاظ نشده است» (همان، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۸۶)

از نظر آیت‌الله جوادی، اسرار الهی توسط قلب و گوش و چشم هر کس شناخته می‌شود. حال اگر این اعضاء به واسطه هواهای نفسانی گناه آلود شود آیا می‌تواند از تابش نور هدایت برخوردار شود.

بنابراین از منظر ایشان بسته شدن دل دارای دو عامل می‌باشد «یکی هواپرستی که انسان پس از روشن شدن حق به جای خدا محوری هوا محور و هوس مدار باشد که مشمول اضلال کیفری خداوند قرار می‌گیرد و خداوند سمع و قلب او را مختوم می‌کند و بر چشم او پرده‌ای ستبر می‌افکند که پس از آن حق را نمی‌شنود و نمی‌بیند و نمی‌فهمد؛ زیرا او عالمانه هواپرست شده است». (همان، ج ۲، ص ۲۳۱)

دومین عامل برای بسته شدن دل گناه است. چنانچه کافران خطاب به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌گفتند: قلب ما، در غلاف و کنان، و گوش ما سنگین است و سخنانت رانمی‌شنویم و بین ما و تو حجابی است که بر اثر آن تو را نمی‌بینیم قرآن کریم می‌فرماید ﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا نَدْعُونَ إِلَيْهِ وَفِي أذَانِنَا وَقْرٍ وَمِن بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّنَا عَامِلُونَ﴾ (فصلت/ ۵)

عوامل دیگری که در قرآن به عنوان انصراف قلب نام برده شده است، تکبر می‌باشد. تکبر مانع و حجابی خواهد شد تا از فهم آیات الهی محروم شده و بی تردید ورود وسوسه‌های شیطان را روان خواهد کرد.

آیت‌الله جوادی علت این که چرا در زبان فارسی از ختم به «مهرکردن» نام برده می‌شود، را اینگونه بیان می‌کنند «که مهرکردن نامه نشانه پایان آن است. نامه آنگاه مهر می‌شود که پایان یافته باشد. صحیفه جان آدمی نیز تا آن جا که راهی برای نفوذ هدایت در آن باشد و راه توبه به کلی بسته نشده باشد مختوم نیست.» (همان، ج ۲، ص ۲۲۳)

اما اگر انسان تا آخرین مهلت از این راه گشوده استفاده ننماید و آن را انکار کند «صحیفه جان او مختوم می‌شود و دیگر جایی برای نوشتن حسنات به دست "گرام کاتبین" در آن نیست» (همان) مطالب فوق در پاسخ کسانی داده می‌شود که گمان می‌کنند خداوند آنان را چنین آفریده

است. بله قلب‌های آنها در ابتدا چنین آفریده نشده است بلکه «به سبب کفر، مستحق ختم قلب و طبع دل شده، ملعون و مطرود شدند. خداوند گنه‌کاری را که پس از مهلت دادن‌های مکرر و امکان توبه و انابه باز نگردد و بر عصیان اصرار ورزد به حال خود واگذارده، فیض خاص و توفیق و تأییدهای خود را از او سلب و قلب وی را مسدود می‌کند و او ملعون و از رحمت خدا دور است» (همان، ج ۵، ص ۴۴۵)

ایشان اسراییلیان پیمان شکن را مختوم القلب دانسته، به سبب اینکه آیات الهی را نمی‌فهمند. زیرا دل‌های آنان در حجاب قرار گرفته و به قساوت دچار شده است. ایشان قتل و تکذیب انبیاء را به همین علت می‌دانند.

دلیل قفل شدن دل و مانع قرار گرفتن نیز پر بودن قلب از گناه می‌باشد. زیرا «گناه گاهی همه دل را تحت قهر و سلطه خود قرار می‌دهد و مانع نگاه درون است و به تدریج چشم دل را کور می‌کند، پس به درون حریم دل، قفل زده و طریق ادراک آن را می‌بندد» (همان، ۱۳۸۲، ص ۴۸۳) این گروه به اضطراب و آشوب مبتلا شده و وجودشان را پر می‌کند.

قرآن کریم خصوصیتی را برای این گروه ذکر کرده و «قرآن آنان را که در قبال تعالیم دین بی‌مبالات بوده و در برابر حقوق اعطا شده از جانب خالق، تعهد و تکلیفی را احساس نمی‌کنند، در حکمت نظری و عملی دچار مشکل می‌داند؛ این گروه دارای زیغ قلب، مرض دل، قساوت و سنگ‌دلی، کوری دل در مراتب سه‌گانه ختم و طبع و رین (ختم الله علی قلوبهم)، (بل طبع الله علیها بکفرهم)، (کلاً بل ران علی قلوبهم)، شک و تردید و در نتیجه قلبی پر از هرج و مرج، و ترس و وحشت دارند.» (همان، ۱۳۸۲، ف، ص ۱۹۸)

آیت الله جوادی گروهی را نیز مقابل گروه قبل قرار داده و می‌فرماید: «طایفه‌ای که با معرفت حق در برابر باطل در حکمت نظری در مقام رفتار و حکمت عملی پای‌بندی از خود نشان می‌دهند و حق در برابر تکلیف را پاس می‌دارند، دارای قلبی خداترس و با تقوا، باطنی» (همان) می‌باشند.

بنابراین، هیچ کس و یا هیچ چیز دخالت در مهر خوردن و یا همان ختم قلوب کافران نخواهد شد مگر آنچه از عمل وی به وجود می‌آید. نظر استاد بر این است که «خود یا فرد دیگری از

۵- قفل در معنایی که در قرآن بیان شده و آیت الله جوادی آن را به همان معنای ختم به کار برده‌اند.

موجودات امکانی در مهر زدن او دخالت داشته باشد. زیرا صورت یکم مهر خوردگی خود به خود و بدون هیچ سببی حاصل شود با نظام علی و معلولی حاکم بر کل جهان ناسازگار است. چون هر موجودی که وجود یا عدمش عین ذاتش نباشد و به تعبیر دیگر واجب الوجود یا ممتنع الوجود به ضرورت ازلی نباشد (بلکه ممکن الوجود باشد). چنین موجودی در هر دو حالت وجود و عدم، به سببی تکیه می‌کند که او را هست سازد یا او را در عدم بگذارد» (همان، ۱۳۸۲، ص ۱۰۶)

در نتیجه به همان دلیلی که شرح صدر بدون سبب قرار داده نشده است، به همان دلیل مهر خوردن، تنگی سینه و قلب هم قرار داده نشده است. بنابراین پر بودن قلب از گناه معنایی جز داشتن قفل و یا ختم آن نمی‌باشد. در حالی که آن را به خداوند نسبت داده‌اند. در اینجا استاد به نکته قابل تأملی اشاره کرده و با توجه به این موضوع امری را که دارای نقض بوده و عیب به حساب می‌آید را بزرگی از ذات اقدس باری تعالی دانسته‌اند.

خلاصه کلام: در خصوص مسئله ختم قلب به نظر می‌آید دو نکته را استاد تأکید بسیاری کرده‌اند. اول این که آنچه سبب ختم بر قلوب است صرفاً اعمال انسان بوده و دوم اینکه خداوند در این مهر کردن دخالتی نداشته است و در مثال عمل و عکس العمل است. عواملی را که استاد ذکر می‌نمایند محدود بوده و قالباً پیرامون مسئله کفر کافران قرار گرفته است. و این در صورتی است که عوامل متعدد دیگری نیز وجود دارد.

قساوت قلب و عوامل آن

دو حالت برای قلب متصور می‌شود. هم می‌تواند رقت داشته باشد و هم می‌تواند سختی و یا به تعبیری قساوت داشته باشد. آیت الله جوادی آملی یاد خدا را اثری برای رقت قلب دانسته است. البته ایشان متذکر می‌شوند که ممکن است رقت با ضعف اشتباه شود. (همان، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۲۹) ایشان می‌فرمایند اگر کسی ادعا کند که تا به حال سربریدن مرغی را ندیده است حاکی از رقت قلب وی نبوده بلکه نشانه ضعف نفس وی می‌باشد. زیرا اگر غیر از این باشد باید در مقابل بوی کبابی که به مشام فقرا می‌رسد احساسی از ناراحتی داشته باشد در صورتی که اینچنین نیست.

رقیق القلب کسی است که وقتی از قیامت و دوزخ سخن به میان می‌آید اشک در چشمانش حلقه زده و متأثر از گناهان خوش گردد. امام علی علیه السلام در این باره می‌فرمایند: «ما جفَّت الدموع

إلا لقسوة القلوب و ما قست القلوب إلا لكثرة الذنوب» (حرعاملی، بی تا، ج ۱۶، ص ۴۵/مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۶۷، ص ۵۵) چشمها گرفتار خشکی نمی‌شود، مگر در اثر قساوت قلب، و قلب گرفتار قساوت نمی‌شود، مگر با زیادی گناه.

استاد در ادامه این مطلب را علاوه می‌نماید که قلب باید بتواند فرق حق و باطل را پیدا کند. و این کار میسر نخواهد شد مگر به تقوا و عمل صالح. حال اگر کسی این قدرت را پیدا نکرده باشد به این معناست که «از ادراك آیات الهی محروم می‌گردد، در اثر تباهی و عمل طالح است، یعنی هم در مسائل اخلاقی و اوصاف نفسانی، همانند قساوت قلب و رأفت دل، اعمال انسانی تأثیر بسزایی دارد و هم در مراحل علمی و کشف و شهود یا احتجاب و حرمان از معرفت، اعمال آدمی سهم مؤثر دارد. بنابراین، هم ترقی و تنزل جنبه ادراکی انسان مرهون عمل صالح و طالح است و هم، صعود و سقوط جنبه اخلاقی وی درگرو رفتار زیبا و زشت او است» (همان، ۱۳۸۲ص، ص ۳۴۲)

آیت‌الله جوادی آملی قساوت را به دو قسم کرده و در حالات آن می‌فرماید: «عقل در راهنمایی‌های خود همه غرایز را تدبیر می‌کند در روند این راهنمایی است که گاهی دستور قساوت می‌دهد و زمانی فرمان عطفوت.» (همان، ۱۳۸۲ص، ص ۱۵۸) به همین جهت است که امتی در عین اینکه می‌تواند نجوا، ناله و تضرع به درگاه الهی را که لازمه روح لطیف داشته باشد و در عین حال می‌تواند در برابر بیگانگان نیز سلطه ناپذیر باشد.

ایشان با اضافه کردن علت اینکه اگر وجه تناقضی بین نرم خوبی و جنگ و ستیزی وجود دارد، برای آن است که «این دو صفت از دو نیروی ناهماهنگ نشأت می‌گیرند. اما اگر هر دو زیر پوشش فرمانده واحد یعنی عقل هدایت شوند، هر کدام در جای خود قرار می‌گیرد و به اقتضای شرایط، هر کدام وظیفه خاص خودش را انجام می‌دهد» (همان) و با این وصف است که نه تنها در مقابل یکدیگر قرار نخواهند گرفت بلکه در تکمیل یکدیگر هماهنگ می‌شوند.

بارزترین این ویژگی‌ها در ابتدا احساسی است که در اثر گناه به شخص خاطی دست خواهد داد. احساسی خوشحالی که ابتدا در اثر گناه کوچک به وجود آمده و ارتباط مستقیمی با تأثیر این گناه در قساوت قلب وی دارد. هرچه این شیرینی بیشتر باشد تأثیرش در قساوت بیشتر خواهد

بود. پس «بدیهی است اگر گناه، کبیره باشد زشتی ابتهاج به آن به همان اندازه بزرگ است» (همان، ۱۳۸۹ ب، ص ۴۷۷) که به تعبیری به آن ابتهاج^۶ گفته می‌شود. اصول کلی که استاد در زمینه قساوت قلب در قرآن مطرح می‌نماید استنباطی است که از آن داشته‌اند که به چند مورد اشاره می‌نماییم:

۱- عدم حضور قلب: به علت اینکه خالق و پرورنده انسان خدای متعال است، رعایت تقوای الهی لازم است. و خضوع نکردن در مقابل پروردگار پذیرفته نخواهد شد. ایشان دلیل آن را «یا به جهت صلاحیت نداشتن خدای سبحان یا به گمان برتری انسان‌ها بر او یا برابری انسان‌ها با اوست، حال آنکه انسان آفریده او و محتاج وی است و هستی خویش و کمالات خود را از او گرفته است و بدین سبب هیچ‌گونه برتری بر وی یا برابری با او ندارد.» (همان، ۱۳۸۹ ب، ج ۱۷، ص ۸۷)

یاد خدا با حضور قلب ارتباط دو طرفه داشته و اگر ذکر خداوند ملکه نفسانی انسان شود، آرامش صادق را به وجود خواهد آورد. (همان، ۱۳۸۲ ظ، ص ۴۶۴) و با غفلت است که به دام کمند شیطان سقوط خواهیم کرد. و رهایی از آن میسر نخواهد بود مگر به ناله و زاری که همراه با یاد خدا انجام خواهد شد. و از آنجا که سلاح مؤمن نیز گریه است «ارحم من رأس ماله الرجاء وسلاحه البكاء» (مفاتیح الجنان، دعای کمیل) «کسی که اهل تضرع نیست، مُسَلِّح نیست و کسی که مُسَلِّح نبود بر دشمن درون پیروز نمی‌شود و در نتیجه بر اهریمن بیرون هم پیروز نخواهد شد» (همان، ۱۳۸۲ غ، ج ۶، ص ۹۴) بنابراین اگر کسی قساوت قلب داشته باشد، قساوت وی نمی‌گذارد انسان اهل گریه و خشیت باشد.

۲- تحریف: تحریف کتاب الهی نقض عهدهی بود که قساوت قلب را به همراه لعن الهی برای یهودیان به ارمغان آورد. این دو ردیلت به تعبیر استاد درکاتی از سیاهدلی است که صلابت و سنگی قلب را به وجود می‌آورد. ایشان دلیل آن را تعاملی که بین ردائل و «پیشگام، نیت سوء که اول از دل آماده کژروی برمی‌خیزد و دوم اعضا و جوارح به عصیان اقدام می‌نمایند.» (همان، ۱۳۸۹ ب، ج ۲۲، ص ۱۵۸) دانسته است. و این درکه سنگدلی «زمینه گناه تحریف را به همراه دارد و هبوطی از مهابط تحریف، مقدمه قساوت و سیاهی دل است.» (همان، ص ۱۵۳)

۶- احساس لذتی که از گناه برای شخص خاطی به وجود خواهد آمد

ایشان تحریف را که یهودیان انجام دادند را بدترین ستم به دینشان دانسته‌اند، زیرا «تحریف کتاب خدا تهمت زدن به اوست - چون گفتار و نوشتار تحریف شده نظر خودشان بود نه خدا - و افترا بر خداوند از بدترین اقسام ظلم است» (همان، ج ۲۲، ص ۱۵۹)

یهودیانی که بر اثر قساوت قلب تحریف را انجام می‌دادند «هر دو تحریف لفظی و معنوی را مرتکب می‌شدند» (همان) به این ترتیب که گاهی الفاظ تورات را به میل خود تغییر داده و آن را وحی می‌خواندند. گاه تورات را به میل خود تفسیر می‌کردند.

به این ترتیب ثمره‌ای که از قساوت قلب در نظر استاد به وجود می‌آید بی‌پروایی از ارتکاب گناهان بزرگ می‌باشد که به وسیله آنان تحریف شده است.

۳- عدم توبه: همانطور که گفته شد، قلب در اثر گناهان فاسد شده و انعکاسی ندارد و یا به تعبیری قلب سیاه می‌شود. گناهکار مانند فردی است که مسموم شده و اگر زود معالجه نشود مسمومیت سراسر وجود او را فرا خواهد گرفت. به این ترتیب وی در اصل گناه دچار سهل انگاری شده و در توبه مسامحه می‌نماید. سپس وی «اصل معصیت را خلاف نمی‌داند و کم‌کم اصل واقعیت را انکار می‌کند.» (همان، ۱۳۸۹ ب، ج ۱۸، ص ۵۴) و عاقبت او نیز به شرک و کفر ختم خواهد شد.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: پدرم همواره می‌فرمود که هیچ چیزی بدتر از گناه، قلب را فاسد نمی‌کند. وقتی گناه وارد قلب شد، اگر سریع پاکسازی نشود، قلب را دگرگون می‌کند (کلینی، همان، ص ۲۶۸).

انباشته شدن قلب از گناهان در نظر استاد در صورتی مایه قساوت است که «که املاح و رسوبات چشمه، راه آب را می‌بندند، زیرا رسوبات کم‌کم مسیر آب را پر می‌کنند و گاهی اصل چشمه به دست همان رسوبات دفن یا محدود می‌شود و این آب در هر سرزمین سرسبزی وارد شود، آن را خشک می‌کند، چون رسوبات کم‌کم به سنگ بدل می‌شوند.» (همان، ۱۳۸۹ ب، ج ۱۸، ص ۴۵) و سبب خواهد شد که راه قلب بسته شود، در حالی که وجوب توبه به قوت خود باقی می‌ماند.

۴- ربا: قساوت قلبی که در اثر ربا به وجود می‌آید علاوه بر اینکه مال را از بین می‌برد خسارات جبران ناپذیری به جامعه وارد می‌کند. آیت‌الله جوادی آملی ضمن بررسی مفصلی که در باب ربا به عمل آورده‌اند در مواردی آن را به قساوت مرتبط دانسته‌اند. ربا سبب خواهد شد که «و بغض و

کینه و سوء ظن پدید می‌آورد و امنیت را سلب می‌کند و بعضی را بر انتقام قوی و فعلی، مباشرتی یا تسبیبی، تحریک و تهییج می‌کند و به اختلاف دامن می‌زند و بدین‌سان راه فساد و زوال مال را هموار می‌سازد». (همان، ج ۱۲، ص ۵۵۴).

بنابراین علاوه بر این که فساد مالی به وجود آمده حرام را وارد سیستم مالی جامعه می‌کند سبب خواهد شد تا قساوت در دل به وجود بیاید. و در مقابل آن صدقه می‌تواند این نقص را جبران نماید.

مواردی نیز وجود دارد که، خداوند با رنج و سختی انسان را می‌آزماید تا به هوش آیند. اما افراد کور دل «بر اثر قساوت دل، در فشارِ آزمونِ به‌أساء و ضراء نیز متذکر خدا نشده و تضرع و ناله نکردند و به هوش نیامدند. از آن پس خدای سبحان درهای نعمت را بر آنان گشود و به نعمت سرگرمشان ساخت؛ همان نعمتهایی که سالیان متمادی از آن برخوردارند». (همان، ج ۷، ص ۶۶۲)

هر کاری که مابین معرفت الهی باشد یا مانع محبت الهی شود، قلب را به صورت قالب سرد و قاسی در می‌آورد. (همان، ج ۵، ص ۲۴۸)

نتیجه

در بررسی‌هایی که در خصوص قلب و آفات وارده بر آن در آثار آیت‌الله جوادی آملی صورت گرفته نتایج زیر به دست آمده است:

ایشان قلب را علاوه بر آنچه از ظاهر آن پیداست که تکه‌ای گوشت می‌باشد، دارای روحی روحانی با فطرت ابتدایی توحیدی دانسته که با توجه به طبیعت پاک خود قدرت بر تفریق حق از باطل را دارا می‌باشد.

قدرت بالقوه‌ای که خالق هستی در این مرکز احساسات قرار داده تا زمانی که آلودگی به آن نرسیده به قوت خود باقی است. پس می‌تواند بازتابی از انوار الهی باشد.

ایشان، قلب را در سه کارکرد مورد بررسی قرار داده است. کارکردهای ادراک، ایمان و اخلاق و عواطف و احساسات که نوعی گرایش را برای قلب به وجود خواهند آورد.

وجود این کارکردها در قلب همواره سبب بازگشت به مبدأ خود است. تا زمانی که از این مسیر با میل به گناه منحرف نشود.

با توجه به مطلب فوق قلوب از نظر ایشان به دو دسته تقسیم خواهند شد. قلوب پاک و قلوب بیمار. ایشان بیماری قلوب را فقط بر اثر گناه آلود شدن قلب، توسط خود شخص دانسته و اینکه میل به گناه و ابتهاج اثر مستقیم با بیماری قلب خواهد داشت.

آفاتی نیز در اثر گناه بر این قلب بیمار مترتب خواهد شد، که از جمله آنها می‌توان به قرار گرفتن قلب در حجاب، ختم و یا مهر شدن قلب که همان قفل خوردن قلب می‌باشد و در آخر قلب به موجودی سخت به مانند سنگ تبدیل شده و از نرم خوبی یک مؤمن دور می‌گردد.

نکته جالب توجه دیگری که استاد مورد بررسی قرار داده‌اند، بیان دو گونه قساوت در آموزه‌های اسلامی بود که هر دو از یک مرکز به نام قلب سرچشمه می‌گیرند.

قساوتی که در اثر گناه و سیاه شدن دل به وجود می‌آید و قساوتی که یک مؤمن در راستای حفظ اسلام در مقابل دشمن باید داشته باشد، که هیچ منافاتی با آموزه‌های فوق نخواهد داشت.

نکته قابل تأمل دیگری که باید به آن اشاره نمود، عوامل ایجاد کننده آفات است. از منظر ایشان این عوامل پایه‌ای برای جزئیات بعدی می‌باشد.

از جمله این عوامل می‌توان به عدم حضور قلب، تحریف، عدم توبه و ربا که از امور اقتصادی مسلمانان و جوامع می‌باشد نام برد که فساد و گناه را به همراه دارد.

کتابنامه

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵، بیروت
۴. بلاغی نجفی، محمد جواد، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، قم: بنیاد بعثت، ۱۴۲۰ ق
۵. تهبانوی، محمد علی بن علی، کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، مترجم عبدالله خالدی، جرج زیناتی، لبنان: مکتبه لبنان ناشرون
۶. تیمیمی، عبدالواحد محمد، غررالحکم و دررالکلم، چاپ سوم، قم: دارالحدیث، ۱۳۸۳
۷. جوادی آملی، عبدالله، پیامبر رحمت، چاپ سوم، قم: اسراء، ۱۳۸۲ پ
۸. _____، توحید در قرآن، چاپ سوم، قم: اسراء، ۱۳۸۲ ط
۹. _____، تحریر تمهیدالقواعد، چاپ سوم، قم: اسراء، ۱۳۸۲ ط
۱۰. _____، حکمت عملی و نظری در نهج البلاغه، چاپ سوم، قم: اسراء، ۱۳۸۲ ر
۱۱. _____، حیات حقیقی انسان در قرآن، چاپ سوم، قم: اسراء، ۱۳۸۲ ز
۱۲. _____، حکمت علوی، عبدالله، چاپ سوم، قم: اسراء، ۱۳۸۲ ژ
۱۳. _____، حماسه و عرفان، چاپ سوم، قم: اسراء، ۱۳۸۲ ض
۱۴. _____، حق و تکلیف در اسلام، چاپ سوم، قم: اسراء، ۱۳۸۲ ف
۱۵. _____، سیره پیامبر در قرآن، چاپ سوم، قم: اسراء، ۱۳۸۲ غ
۱۶. _____، فطرت در قرآن، چاپ سوم، قم: اسراء، ۱۳۸۲ ص
۱۷. _____، نسیم اندیشه، چاپ سوم، قم: اسراء، ۱۳۸۲ گ
۱۸. _____، قرآن حکیم از منظر امام رضا علیه السلام، چاپ سوم، قم: اسراء، ۱۳۸۲ ی
۱۹. _____، تفسیر تسنیم، چاپ دوم، قم: اسراء، ۱۳۸۹ ب
۲۰. _____، ادب فنای مقربان، چاپ سوم، قم: اسراء، ۱۳۸۲ خ
۲۱. _____، ادب قضا در اسلام، چاپ دوم، قم: اسراء، ۱۳۸۲ ث
۲۲. _____، هدایت در قرآن، چاپ سوم، قم: اسراء، ۱۳۸۲ ات

۲۳. _____، تفسیر انسان به انسان، چاپ سوم، قم: اسراء، ۱۳۸۲ذ
۲۴. _____، ولایت فقیه، چاپ سوم، قم: اسراء، ۱۳۸۲د
۲۵. _____، وحی و نبوت، چاپ سوم، قم: اسراء، ۱۳۸۲ح
۲۶. _____، مبادی اخلاق در قرآن (تفسیر موضوعی)، چاپ چهارم، قم: اسراء، ۱۳۸۰و
۲۷. _____، معاد در قرآن (تفسیر موضوعی)، چاپ چهارم، قم: اسراء، ۱۳۸۰ج
۲۸. _____، جامعه در قرآن، چاپ، سوم، قم: اسراء، ۱۳۸۲ل
۲۹. حسینی دشتی، سید مصطفی، معارف و معاریف، تهران: مؤسسه فرهنگی آرایه، ۱۳۸۵
۳۰. راغب اصفهانی، مفردات فی الغریب القرآن، دمشق: دارالقلم، ۱۴۱۲ ق
۳۱. الزبیدی، تاج العروس، بیروت: مکتبه الحیات
۳۲. زکریا، فارس بن حسین احمد، مغایس اللغة، قم: الحوزه العلمیه، ۱۴۰۴ ق
۳۳. الطریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، تهران: قرهنگ اسلامی، ۱۳۸۵
۳۴. طباطبایی، سید حسین، المیزان فی التفسیر القرآن، ترجمه سید محمد موسوی همدانی، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۸۹
۳۵. طباطبایی، سید حسین، مقاله « قلب در قرآن » مجله بینات، ش ۱۳، ۱۳۷۶
۳۶. عاملی، حر، وسائل الشیعه، قم: آل البیت
۳۷. العسکری، ابوهلال، معجم الفروق اللغویه، قم: مؤسسه النشر الاسلامی
۳۸. الفراهیدی، الخلیل بن احمد، العین، قم: مؤسسه دارالحجره
۳۹. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامی، ۱۴۱۲ ق
۴۰. القیومی المقرئ، احمد بن محمد بن علی، المصباح المنیر، بیروت: مکتب العصریه، ۱۴۱۸ق
۴۱. قمی، عباس، مفاتیح الجنان، ترجمه الهی قمشه ای، چاپ ۲۹، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۹۲
۴۲. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، قم: دارالکتب الاسلامی، ۱۳۷۵
۴۳. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: وزارت ارشاد اسلامی
۴۴. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق
۴۵. ابن منظور، لسان العرب، بیروت: دارالجلیل، ۱۴۱۳ ق
۴۶. هاشمی رفسنجانی، اکبر، و جمعی از محققان، فرهنگ قرآن، قم: بوستان کتاب، ۱۳۷۴.

بررسی حوزه‌های کاربردی استدلال با «خَيْرٌ وَ اَبْقَى» در قرآن کریم

سالخورده، معصومه (دانشجوی دکتری دانشگاه قرآن و حدیث)

m.salkhordeh۲۷@gmail.com

پسندیده، عباس (دانشیار قرآن و حدیث)

pasandide@hadith.net

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۷/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۱/۲۸)

چکیده

استدلال «خَيْرٌ وَ اَبْقَى» در مواضع تقابل دنیا و آخرت به کار رفته و در این راستا دارای حوزه‌های کاربرد متفاوتی، مربوط به تصمیم‌گیری‌های انسان است، که باید یکی از دو طرف را بر دیگری ترجیح دهد. این موقعیت‌ها عبارتند از: موقعیت رزق که شامل دو حوزه تنگی رزق و مقایسه در روزی می‌باشد، موقعیت دعوت به هدایت و موقعیت تهدید ایمان، که دو راهی دنیا یا آخرت عنوان جامع همه موقعیت‌هاست. توجه به این استدلال باعث می‌شود، انسان با نگاهی واقع بینانه، بهترین رویکرد را جهت عملکرد صحیح برای مواجهه شدن با موقعیت‌های نامبرده داشته باشد. به کارگیری استدلال به تناسب کاربردهایی که دارد، پیامدهای کار آمدی را به همراه خواهد داشت، از جمله: قناعت ورزی، بردباری، سپاسگزاری، رضامندی از زندگی، هدایت پذیری، تعالی خواسته‌ها، از بین رفتن ترس و اضطراب، استقامت بر هدف و دستیابی به فلاح.

کلیدواژه‌ها: خیر، اَبْقَى، دنیا، آخرت، استدلال (قرآنی).

